

نِزار قبانی^۱

کودکان سنگ

دنیا را خیره کردند
با آن که در دستانشان جز سنگ نبود
چونان مشعلها درخشیدند
و چونان بشارت از راه رسیدند
ایستادند
خروشیدند و شهید شدند
و ما بر جا ماندیم؛ چونان ستاره‌هایی

قطبی

- با پیکرهایی پوشیده از گرما -

آنان از برای ما جنگیدند

تا کشته شدند

و ما در کافه‌ها مانمان ماندیم

- چونان بزاق صدف‌ها -

یکی در پی سوداگری

یکی در طلب میلیاردها اسکناس تازه،

از دواج چهارم و آغوش‌های صیقلی تمدن

یکی در جست‌وجوی قصری بی‌مانند در لندن

یکی در کار سمساری سلاح، در

کاباره‌ها، به طلب خون‌بهای خویشتن

یکی در جست‌وجوی تخت و سپاه و صدارت

آه، ای لشکریان خیانت‌ها و مزدوری‌ها!

ای لشکریان تفاله‌ها و هرزگی‌ها!

هر قدر هم که تاریخ درنگ کند

بزودی، کودکان سنگ ویران‌تان خواهند کرد

ای دانش‌آموزان غزه!

به ما پیاموزید؛

- اندکی از آن چه شماراست -

که ما از یاد برده‌ایم

به ما پیاموزید که مرد باشیم

که نزد ما مردانی هستند که خمیر شده‌اند
به ما بیاموزید:

که چگونه سنگ در دست کودکان،
حماسه می‌آفریند؟

چگونه دو چرخه کودک از مین می‌گذرد؟

چگونه روبان ابریشمین از کمین می‌گذرد؟

چگونه آب نبات شیرین - وقتی توقیفش

می‌کنند - به چاقو بدل می‌شود؟

ای فرزندان غزه!

به رادیوهای ما اعتنا نکنید

به ما گوش نسپارید

با تمام توان‌تان بتازید و

در راه‌تان استوار بمانید

از ما پرسش نکنید

ما اهل حساب و کتاب و معامله هستیم

در گستره‌ی نبردهاتان پیش بروید

و ما را واگذارید

که ما خدمه فراری لشکریم

طناب‌هایتان را بیاورید و حلق‌آویزمان کنید

ما آن مردگانیم که گوری ندارند

و آن یتیمان که چشمی ندارند

ما به سوراخ‌هامان چسبیده‌ایم

و از شما می‌خواهیم
که با اژدها بجنگید!
ما - هزار قرن - در برابرتان کوچک شده‌ایم
و شما به یک ماه قرن‌ها قد کشیده‌اید!
ای کودکان غزه!
به نوشته‌های ما برنگردید
ما را نخوانید
ما پدران شما ایم
مثل ما نباشید
ما بت‌های شما ایم
ما را نپرستید
ما برگه‌های سیاست و سرکوب را مبادله می‌کنیم
و گورستان‌ها می‌سازیم و زندان‌ها
آزادمان کنید!
- از عقده هراسی که در درون ماست -
و از مغزها مان افیون را دور بریزید!
به ما بیاموزید
هنر چنگ زدن به خاک را
و مسیح را در اندوه رها کنید!
ای دوستان کوچک ما، سلام!
خداوند روزتان را یاسمین گرداند!
از تکه‌های ویران خاک درخشیدید

و زخم‌هامان را چون گل نسرین کاشتید

این، انقلاب دفترها و مرکب‌ها است

پس بر لب‌ها

نغمه‌هایی باشید!

- که دلاوری و والایی را بر ما می‌بارد -

ما را از زشتی‌هامان شستشو دهید!

شستشو دهید!

از یهود مه‌راسید، هم از سحرش

برای چیدن زیتون مهیا باشید!

و همی است که به زودی فرو خواهد ریخت

- اگر باور داشته باشیم -

ای دیوانگان غزه!

هزاران درود بر دیوانگان!

که رهایی‌مان بخشیدند

عصر عقل سیاسی از زمان روگردانیده‌است

پس، به ما جنون بیاموزید!

یک سنگ پرتاب می‌شود... یا دو سنگ

افعی اسرائیل نیمه می‌شود

گوشت چارپایان را می‌جود

و سوی ما می‌آید

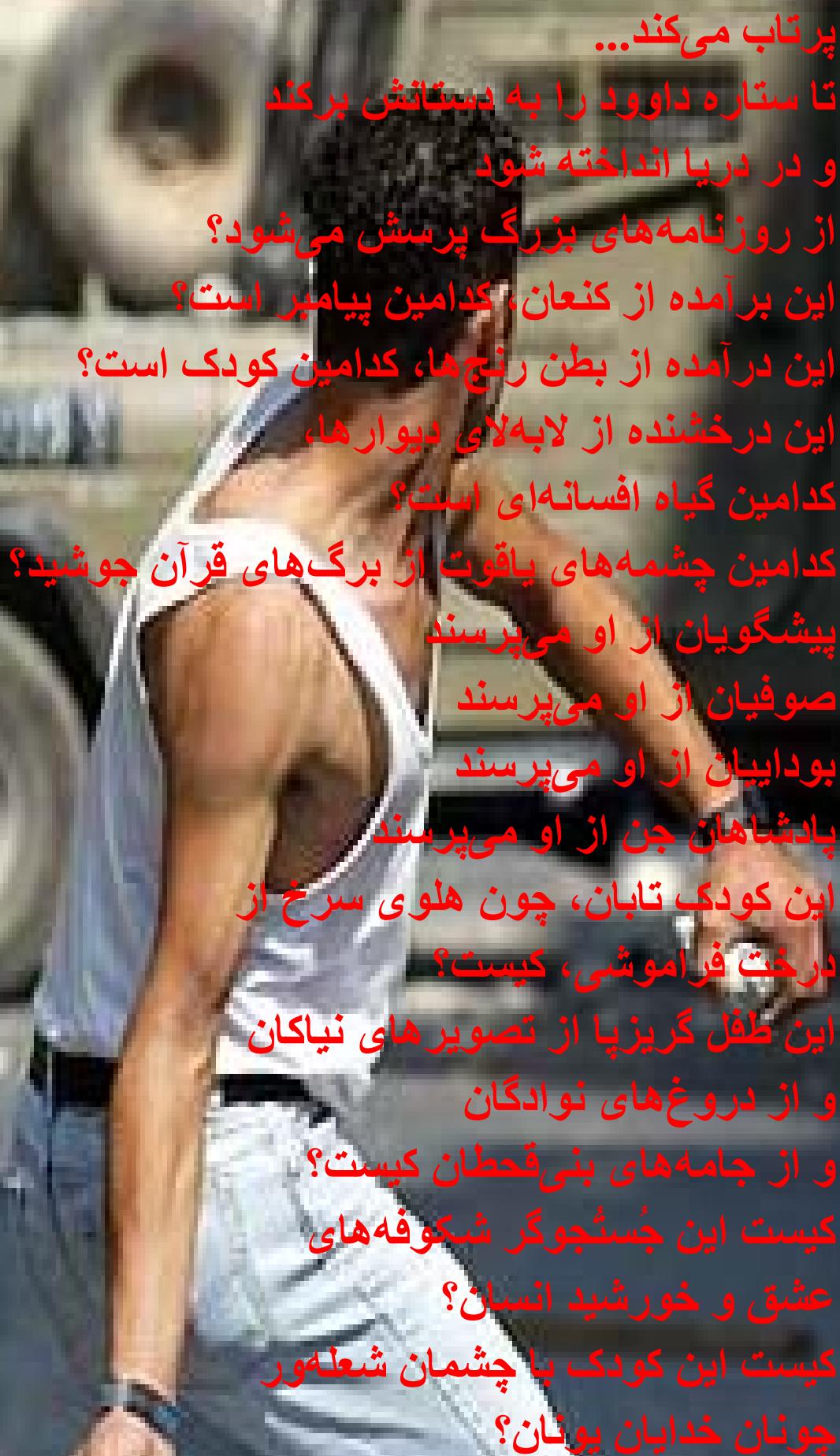
- بی‌دست -

در لحظه‌هایی که سرزمینی بر فراز

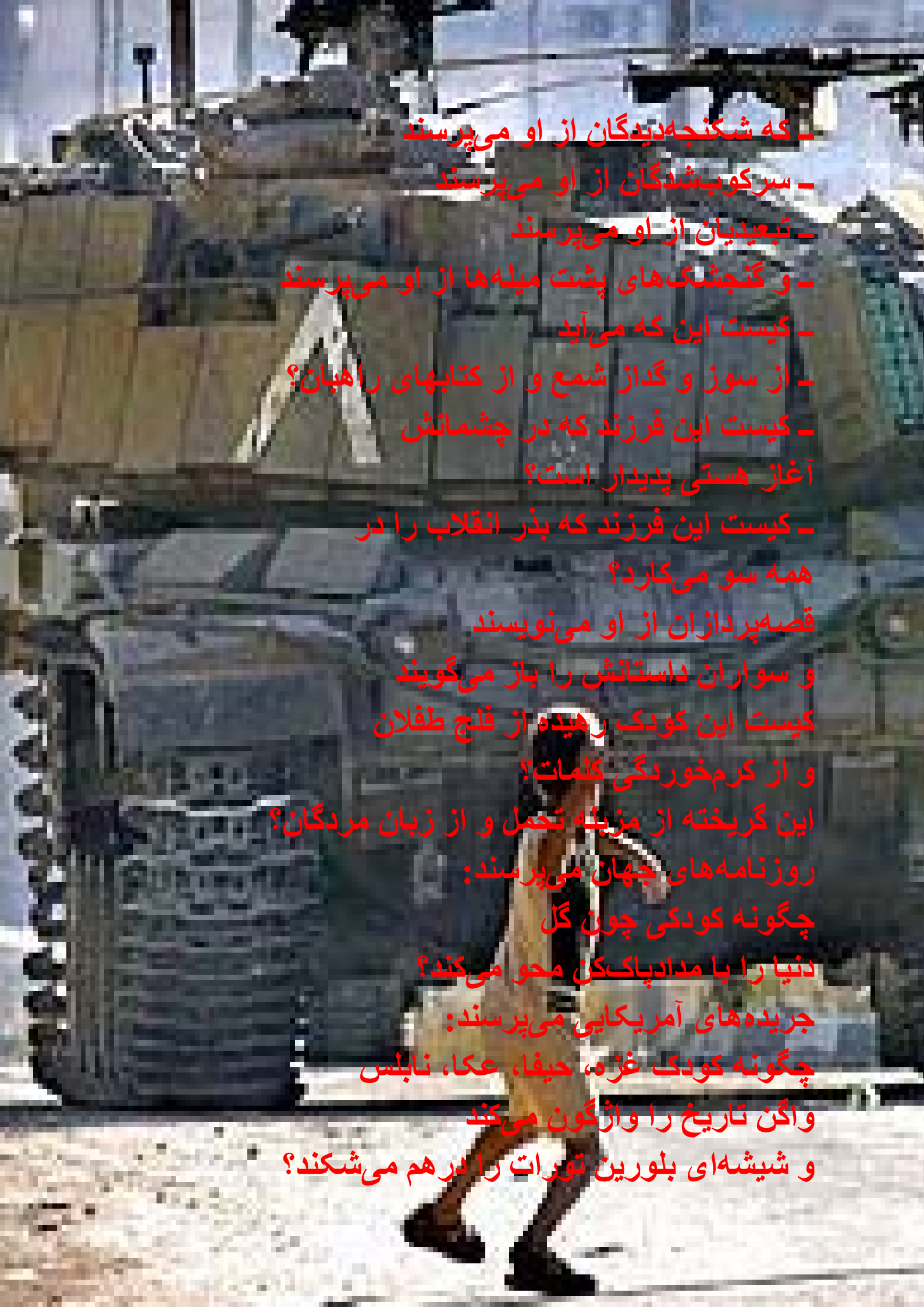
ابرها پدیدار می‌شود
و وطنی زاده می‌شود در چشم‌ها
در لحظه‌هایی که حیفا پدیدار می‌شود
یافا پدیدار می‌شود
و غزه در موج‌های دریا می‌آید
چون مآذنه‌ای میان دو لب
قدس را روشن می‌کند
اسبی از یاقوت سپیده‌دم نقش می‌کند
و چون اسکندر ذوالقرنین وارد می‌شود
دروازه‌های تاریخ را بر می‌کند
زمانه افیونیان را به پایان می‌برد
بازار قوادان را می‌بندد
دست‌های جیره‌خواران را می‌برد
و بازماندگان اهل کهف را از دو کتف
پرت می‌کند
در لحظه‌هایی که درختان زیتون، بارور می‌شوند
در سینه‌ها شیر جاری می‌شود
سرزمینی را در «طبریا» نقش می‌کند
که دو سنبله در آن کاشته می‌شود
و خانه‌ای را نقش می‌کند، بر فراز «کرمل»
و مادری را کنار درگاه و فنجان‌ها
در لحظه‌هایی که عطر دلاویز لیمو هجوم می‌آورد

و وطنی زاده می‌شود در چشم‌ها
ماهی را از چشم‌های سیاهش پرتاب می‌کند
و گاه، دو ماه
قلمی پرتاب می‌کند
کتابهایی پرتاب می‌کند
مرکبی پرتاب می‌کند
صمغی پرتاب می‌کند
میزهای رسم را پرتاب می‌کند
و قلم‌موی رنگ‌ها را
مریم فریاد می‌زند: «آه، ای فرزندها!»
و او را در آغوش می‌کشد
کودکی بر زمین می‌افتد
- در لحظه‌هایی که هزاران کودک زاده می‌شوند.
- و ماه غزه می‌گیرد.
در لحظه‌هایی که ماهی از «بیسان» می‌درخشد
و وطنی به سلول زندان وارد می‌شود
و وطنی زاده می‌شود در چشم‌ها
که از کفش‌هایش گرد و غبار می‌تکاند
و در سرزمینی آبی داخل می‌شود
افقی دیگر نمایان،
روزگاری دیگر می‌آفریند
متنی دیگر می‌نگارد

حافظه بیابان را در هم می‌شکند
زبان فرسوده را - از الف تا یا - می‌کشد
فرهنگ لغات را سوراخ می‌کند
و مرگ نحو را جار می‌زند
و مرگ شعرهای گران‌بهای ما را
سنگی پرتاب می‌کند
چهره‌ی قدس درخشان
رخساره فلسطین پُرفروغ و تابان می‌شود.
- چون قصیده‌ای صورت می‌بندد
- سنگی دیگر پرتاب می‌کند
- عکا بر فراز آب چون قصیده‌ای
خاموش می‌شود
- سنگی دیگر پرتاب می‌کند
- «رام!...» چون بنفشه‌ای می‌درخشد از
شب خشم
- سنگ دهم را پرتاب می‌کند
- رخساره‌ی پروردگار پدیدار می‌شود
و روشنایی سپیده‌دمان
سنگ انقلاب را پرتاب می‌کند
تا آخرین جانی روزگار نابود شود
پرتاب می‌کند...
پرتاب می‌کند...



پرتاب می‌کند...
تا ستاره داوود را به دستانش برکند
و در دریا انداخته شود
از روزنامه‌های بزرگ پرسش می‌شود؟
این برآمده از کنعان، کدامین پیامبر است؟
این درآمده از بطن رنج‌ها، کدامین کودک است؟
این درخشنده از لابه‌لای دیوارها،
کدامین گیاه افسانه‌ای است؟
کدامین چشمه‌های یاقوت از برگ‌های قرآن جوشید؟
پیشگویان از او می‌پرسند
صوفیان از او می‌پرسند
بوداییان از او می‌پرسند
پادشاهان جن از او می‌پرسند
این کودک تابان، چون هلوی سرخ از
درخت فراموشی، کیست؟
این طفل گریزپا از تصویرهای نیاکان
و از دروغ‌های نوادگان
و از جامه‌های بنی قحطان کیست؟
کیست این جستجوگر شکوفه‌های
عشق و خورشید انسان؟
کیست این کودک با چشمان شعله‌ور
چونان خدایان یونان؟

- 
- A person wearing a white winter coat and a white hat is walking away from the camera on a snow-covered path. The path is flanked by dark, leafless trees. The background shows a snowy landscape under a bright sky.
- که شکنجه‌دیدگان از او می‌پرسند
 - سرکوب‌شدگان از او می‌پرسند
 - تبعیدیان از او می‌پرسند
 - و گنجشک‌های پشت میله‌ها از او می‌پرسند
 - کیست این که می‌آید
 - از سوز و گداز شمع و از کتابهای راهبان؟
 - کیست این فرزند که در چشمانش
 - آغاز هستی پدیدار است؟
 - کیست این فرزند که بذر انقلاب را در
 - همه سو می‌کارد؟
 - قصه‌پردازان از او می‌نویسند
 - و سواران داستانش را باز می‌گویند
 - کیست این کودک رهیده از فلج طفلان
 - و از کرم‌خوردگی کلمات؟
 - این گریخته از مزبله تحمل و از زبان مردگان؟
 - روزنامه‌های جهان می‌پرسند:
 - چگونه کودکی چون گل
 - دنیا را با مداد پاک‌کل محو می‌کند؟
 - جریده‌های آمریکایی می‌پرسند:
 - چگونه کودک غزه، حيفا، عکا، نابلس
 - واگن تاریخ را واژگون می‌کند
 - و شیشه‌ای بلورین تورات را درهم می‌شکند؟

۱) نزار قبانی شاعر، نویسنده، ناشر و دیپلمات مشهور جهان عرب؛ در روز ۲۱ مارس ۱۹۲۳ (۱ فروردین ۱۳۰۲) در یکی از محله‌های قدیمی دمشق در سوریه به دنیا آمده، و در روز ۳۰ آوریل ۱۹۹۸ (۱۰ اردیبهشت ۱۳۷۷) در اثر سکته قلبی لندن در انگلستان درگذشت و چند روز بعد در دمشق به خاک سپرده شد. او در اشعار خود زمینه‌های گوناگونی چون ناسیونالیسم عرب، عشق، فمینیسم، لذت‌وری جنسی و دین را در هم آمیخته است.

سه برادر و یک خواهر داشت. هنگامی که ۱۵ ساله بود خواهر ۲۵ ساله‌اش، وصال، به دلیل اعتراض به تصمیم خانواده‌اش در مورد ازدواج او با مردی که او را دوست نداشت اقدام به خودکشی نمود. در همین مراسم خاکسپاری خواهرش تصمیم گرفت که با شرایط اجتماعی موجود در جامعه که او آن را مسبب اساسی از دست دادن خواهرش می‌دانست بجنگد.

وی به زبانهای فرانسه، انگلیسی و اسپانیولی نیز مسلط بود و مدت بیست سال در دستگاه دیپلماتی سوریه (از جمله در بیروت، قاهره، استانبول، مادرید و لندن) در سمت‌های کنسول یا رایزن فرهنگی خدمت کرد.

هنگامی که از او پرسیده می‌شد که آیا او یک انقلابی است، در پاسخ می‌گفت: «عشق در جهان عرب مانند یک اسیر و برده است و من می‌خواهم که آن را آزاد کنم. من می‌خواهم روح و جسم عرب را با شعرهایم آزاد کنم. روابط بین زنان و مردان در جهان ما درست نیست.»

بخش‌هایی از اشعار نزار قبانی تاکنون به فارسی ترجمه و منتشر شده‌است. مهدی سرحدی، موسی بیدج، موسی اسوار و احمد پوری مترجمانی هستند که تاکنون نسبت به ترجمه‌ی بخشی از آثار نزار به فارسی اقدام کرده‌اند.

تهیه و تنظیم از سایت ریشه‌ها

www.nadersani.net